

یادداشتی بر مقاله «رویارونی تمدن‌ها»\*

# کدام رویارویی؟!!

● نوشته: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

دیگر را نصیب خود کند. در کنار اقتصاد، انگیزه‌های معنوی هم پای به میدان می‌نهند چون: جاه‌طلبی، خوی سلطه‌جویی، ارضاء کمبودهای زندگی، دفاع از شرف، اعتقاد به حقانیت خود و تحمیل آن بر دیگران...

اگر بخواهیم شاخص نزاع‌ها را «رویارونی تمدن‌ها» بگیریم، چگونه توجیه کنیم جنگ‌های درون‌تمدنی و درون مذهبی را که سراسر تاریخ را می‌پوشانند، و از جمله دو جنگ جهانی قرن بیستم در قلب اروپا، در میان کشورهایی که واجد يك تمدن و يك مذهب بودند؟ آیا جز آن بود که این دو جنگ بر سر تقسیم ثروت کشورهای دیگر درگرفت؟

در خاور دور نیز، در همین دوران معاصر، جنگ میان دو تمدن هم خانواده کمیاب نبوده است. نمونه‌اش کره شمالی و کره جنوبی، ویتنام شمالی و ویتنام جنوبی، و بعد اختلاف میان چین و ویتنام، و پیش از آن جنگ چین و ژاپون.

یکی از تناقض‌های نویسنده آن است که تمدن ژاپون را که متأثر از چین و جزو تیره کنفوسیوسی است، از خانواده تمدن خاور دور جدا می‌نهد (و این جدائی تا اندازه‌ای هم صورت گرفته). ولی تفاوت از صد سال پیش پدید آمده که ژاپون به صنعتی شدن روی برده و از این جهت در ردیف کشورهای اروپائی و امریکا قرار گرفته است. اگر تمدن‌ها بتوانند به این آسانی تغییر جهت بدهند، پس چرا فرض ساکن بودن درباره آنها به کار بریم؟ از کجا که چند دهه بعد، چین یا کره نیز همان وضع ژاپون را پیدا نکنند، که آنها را دیگر مشکل بتوان جزو کشورهای کنفوسیوسی به حساب آورد؟

بشر دارای انعطافی است که آن را برحسب مصلحت خود به کار می‌گیرد. نزاع‌های درون ملیتی و درون کشوری می‌نمایند که وقتی برخورد مصلحت‌ها پیش آمد، تمدن به تنهایی نمی‌تواند افراد يك ملت را در يك کانون گرد آورد.

نویسنده اختلاف طبقاتی را از نظر دور داشته که در دوران جدید موجد شدیدترین نزاع‌ها بوده. در زمان استیلای کمونیسم کسانی بودند که روسیه شوروی را برون خود و تمدن قومی شوروی را بر تمدن قومی خود ترجیح می‌دادند. اکنون هم اگر فرمول‌های کمونیستی بی‌رنگ شده است،

زیرا متوجه نیستند که آنچه را در اندیشه قالب‌بندی کرده‌اند، از جانب ضمیر ناآگاه دیکته شده است.

دلیلش آن است که تا چند سال پیش همین درخواست‌ها می‌توانست تحت شعارهای ایدئولوژیکی عرضه شود، و اکنون اصطلاحات دیگری در آنها به کار می‌رود.

تمدن مأمور است نه آمر. انسان سازنده آن است، و آن را برحسب سرشت و طبیعت و نیازهای خود شکل می‌دهد، و با تغییر اوضاع و احوال، آن را به تغییر وامی‌دارد.

تفاوت تمدن‌ها ناشی از تفاوت مقتضیات محیطی و اقلیمی و استعداد انسانی و سیر تاریخ بوده است، و گرنه بشر در ماهیت یکسان است.

يك سرزمین امن و آباد، تمدن خاص خود را می‌پرورد، که چون همان سرزمین ناامن و ناآباد شد، به تمدن دیگری روی می‌برد. تهران روز جمعه از تهران روز شنبه متمدن‌تر است.

ذات انسان با دو عنصر ماده و معنا تنظیم می‌شود، ادامه حیات می‌دهد و تمدن‌آفرین می‌گردد. در برابر هر انسان دو هدف قرار دارد: ادامه زندگی، گسترش وجود. آدمی از این جهت معنی طلب شده است که این عمر گذرای خاکی هرگز مورد قبول تام و تمام او نبوده، و در کنار آن عالم دیگری می‌طلبیده: شعر گفته، هنر و علم آفریده، و باورها و دلبستگی‌هایی برای خود تعبیه نموده. زیبایی را مرادف با خوبی گرفته، و در هر دو، عنصر مفید بودن را از نظر دور نداشته؛ و حاصل اینها شده است تمدن و فرهنگ.

در میان دو رکن ماده و معنا که سازنده تمدن هستند، اقتصاد نقش بسیار مهمی دارد. بخش بزرگی از جنگ‌های جهان بر سر اقتصاد در گرفته است. یعنی قومی می‌خواسته از راه قهر بعضی از مواهب قوم

تومومی بینی و من پیچش مو

تو ابرو من اشارتهای ابرو

«وحشی بافقی»

● مقاله «رویارونی تمدن‌ها»\* اگر از جانب يك آمریکائی صاحب نام نوشته نشده بود، و دو عنوان غلیظ «مطالعات استراتژیک» و «دانشگاه هاروارد» را به دنبال خود نمی‌کشید، چه بسا در ردیف ده‌ها مقاله‌ای قرار می‌گرفت که روزانه در مطبوعات سراسر جهان انتشار می‌یابد و خوانده و نخوانده جای خود را به مقاله‌های روز بعد می‌سپارد.

در اینکه دنیای آینده - و آینده نزدیک - با رویارونی روبرو خواهد بود، حرفی نیست. ولی تمدن را نمی‌توان منشأ و انگیزنده آن خواند، بلکه ناهمواری جهان، و یا گاهی چیزی را که بتوان «ضد تمدن» نامید، می‌تواند سلسله جنبان آن شود.

آقای هانتینگتون، همه مشکلات دنیای امروز را در قالب تمدن گذارده، یعنی تعارض اندیشه‌ها، ولی اوضاع و عواملی را که موجب برخورد می‌شود از نظر دور داشته. نتیجه آنکه با ردیف کردن يك سلسله ارقام و نقل بعضی وقایع - که در تاریخ معاصر فقط يك بار اتفاق افتاده‌اند - و برخی از آنها گاه متناقض هم هستند - خواسته است نتیجه‌گیری کلی بکند.

در این مقاله نه تنها فرع به جای اصل گذارده شده، بلکه رویه نیز به جای مغز به کار رفته. بشر امروز که در پرتو اندیشه‌های جدید مقداری آگاهی به هم زده، و درصد تحصیل برابری و احقاق حق است، درخواست‌هایی دارد. این درخواست‌ها در زیرپوشش و شعاری باید به بروز آید و محرک اتحاد و جنبش گردد. نام این پوشش را در مواردی می‌توان تمدن، یا فرهنگ یا تفکر اعتقادی نهاد. موضوع آن است که گاه خود مردم هم پوشش را به جای اصل می‌گیرند،

\* نگارش ساموئل هانتینگتون، ترجمه آقای مجتبی امیری، منتشر شده در شماره خرداد - تیر ۱۳۷۲ اطلاعات سیاسی - اقتصادی.

نفس اختلاف باقی است که می‌تواند تحت شعارهای دیگر به ابراز آید.

آقای هانتینگتون شرق را نمی‌شناسد، و با چند معیار غربی درباره آن حکم می‌کند. او گویا نمی‌داند که وضع خاص مشرق زمین، رابطه میان حکومت، مردم و تمدن را پیچیده کرده است. از دولتمردان شرق عبارتی نقل می‌کند، و قضیه را خاتمه یافته می‌انگارد. نمی‌داند که در شرق می‌شود حرفی را بر زبان آورد و در دل نوعی دیگر اندیشید. از شعارهای اسلام گزایانه صدام در زمان جنگ خلیج فارس گواه می‌آورد که مضحك است.

نقش بازی مهم را که مساعد نگاه داشتن عامه مردم است از نظر دور می‌دارد. به حج رفتن تورگوت اوزال، نماز جماعت خواندن دکتر نجیب افغانی، اسلام خواهی بعضی از سران آسیای مرکزی که تا دیروز کمونیست دوآتشه بودند، اینها را شاید خیلی جدی حساب می‌کند. حکومت چین که زمانی مسجد رفتن را بازخواست می‌کرد، اکنون پول می‌دهد و برای اقلیت مسلمان خود مسجد می‌سازد. در منطق گفته می‌شود که آب، آب است، ولی در سیاست آب بر حسب ظرفی که در آن قرار بگیرد می‌تواند نامگذاری گردد. در همین چین، زمانی کنفوسیوس منفور بود، اکنون از نور رهبر فکری شناخته می‌شود. چین دوره «انقلاب فرهنگی» می‌کوشید تا از تمدن سنتی خود فاصله بگیرد، اکنون از نو به آن روی آورده است. به این حساب، باز معلوم نیست که در آینده تغییر مسیر داده نشود. دو نوع تمدن عمده به عنوان رودر روی اوران آینده مورد مثال قرار گرفته است: یکی کنفوسیوسی و دیگری اسلامی. این دو، کارکرد متفاوت دارند، و تأثیر آنها نیز متفاوت است. تمدن کنفوسیوسی که خاور دور را در عرصه دارد، به علت تحرکی که در صنعتی شدن به خرج داده، مورد نظر قرار گرفته. چند سالی است که از حوزه اقیانوس آرام به عنوان رقیب صنعتی غرب نام برده می‌شود، و حدس آن است که در اوائل قرن بیست و یکم استیلای اقتصادی جهان را از آن خود کند. ولی در مورد کشورهای اسلامی وضع متفاوت است. راجع به آنها هنوز از نظر اقتصادی حرف زده نمی‌شود. حتی نفت که مهم‌ترین ماده خام است، هنوز چشم‌اندازی نیست که به اهرم مخالفت جدی تبدیل گردد. گذشته از این، وقتی نویسنده آمریکایی از «تمدن اسلام» حرف می‌زند، این سؤال پیش می‌آید که کدام تمدن و کدام کشور را در نظر دارد؟ کشورهای مسلمان چنان با هم متفاوت‌اند، و از دین و تمدن دریافت‌های

● در اینکه دنیای آینده - و آینده نزدیک - با رویارویی روبرو خواهد بود، حرفی نیست، ولی تمدن را نمی‌توان منشاء و انگیزه آن خواند، بلکه ناهمواری جهان، و یا گاهی چیزی را که بتوان «ضد تمدن» نامید، می‌تواند سلسله جنبان آن شود.

● تفاوت تمدن‌ها ناشی از تفاوت مقتضیات محیطی و اقلیمی و استعداد انسانی و سیر تاریخ بوده است، و گرنه بشر در ماهیت یکسان است.

● يك سرزمین امن و آباد، تمدن خاص خود را می‌پرورد و چون آن سرزمین ناامن و ناآباد شد، به تمدن دیگری روی می‌برد.

● اگر بخواهیم شاخص نزاع‌ها را «رویارویی تمدن‌ها» بگیریم، چگونه توجیه کنیم جنگ‌های درون تمدنی و درون مذهبی را که سراسر تاریخ را می‌پوشانند؛ و از جمله دو جنگ جهانی قرن بیستم در قلب اروپا، در میان کشورهای که واجد يك تمدن و يك مذهب بودند؟

● دنیا به راهی می‌رود که در آن آرامش و امنیت تفکیک‌ناپذیر بشوند.

● آقای هانتینگتون شرق را نمی‌شناسد و با چند معیار غربی درباره آن حکم می‌کند. او گویا نمی‌داند که وضع خاص مشرق زمین رابطه میان حکومت، مردم و تمدن را پیچیده کرده است... نمی‌داند که در شرق می‌شود حرفی را بر زبان آورد و در دل نوعی دیگر اندیشید.

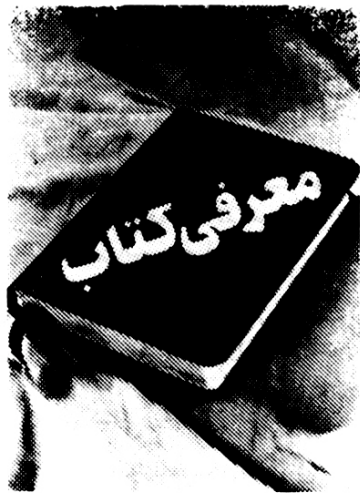
متفاوت دارند، که در يك ردیف گذاردن همه آنها نشانه بی‌خبری است: کشورهای اسلامی خاور دور (اندونزی و مالزی)، مسلمانان چین - که تأثیر زیاد از تمدن چین دارند، مسلمانان آسیای میانه - که چند دهه تحت تأثیر کمونیسم روس بوده‌اند - مسلمانان شبه قاره هند (پاکستان و بنگلادش) - که اسلام را از طریق ایران پذیرفته و سپس از نفوذ دیوانی و فرهنگی انگلیس برکنار نمانده‌اند - خود ایران با تاریخ دیرینه‌اش، آنگاه کشورهای عربی که گرچه خود را تابع فرهنگ مشترک عرب می‌دانند، فاصله‌ها در میانشان کم نیست؛ خوب، به آسانی می‌توان دریافت که اینها را نمی‌شود تحت يك قضاوت قرار داد.

بیشترین شباهت و تجانس در میان سرزمین‌های عرب زبان دیده می‌شود. با این حال، خود چه مقدار فرق است میان کشورهای نفت‌دار و بی‌نفت، کم جمعیت و پر جمعیت، آباد و ناآباد. درآمد سرانه يك کویته (پیش از جنگ خلیج فارس) یا يك اماراتی را با يك مصری مقایسه کنید. آنگاه فرهنگ مصری و کویته را، سپس می‌رسیم به افتراق میان ملت‌ها و دولت‌هایشان. آیا می‌شود گفت که در این کشورها يك برداشت تمدنی و يك دیدگاه نسبت به غرب وجود دارد؟ يك عرب نفت‌مدار که کاديلك دستگیره طلا دارد، و میلیونها دلار ذخیره بانکیش در یکی از بانکهای غرب است، آیا همان نوع احساس رویارویی با تمدن غرب دارد که يك شتربان هموطنش یا يك فلاح مصری؟

نویسنده مقاله ناآرامی‌های دنیای اسلام و جهت‌گیری ضد غربی آن را، یکسره به حساب تفاوت تمدن و بخصوص دین نهاده است. این، اگر عمد نباشد، يك برداشت بیخبرانه است. ریشه‌های عمقی دیگر چون فقر، واکنش و ناراضی نسبت به دستگاه حکومتی بی‌کفایت و احیاناً فاسد - که دوست غرب است - از نظر دور داشته شده. همه اینها می‌تواند در مردم محروم، نسبت به غرب کینه ایجاد کند. چه کسی را صاحب یا صاحبخانه تمدن بشناسیم، دولت یا ملت؟ در اکثر کشورهای مشرق زمین فاصله‌ای میان این دوست، و دو دیدگاه نسبت به دنیای خارج پدید آورده است. تمدنی که در برابر غرب خواهد ایستاد، مربوط به کدام يك از این دوست، حکومت، ملت، یا هر دو؟ گویی نویسنده بعضی از عناصر دلسوخته و ناآرام را از هم اکنون زمامداران آینده می‌شناسد. هویت تمدنی که می‌گوید بطور

بقیه در صفحه ۱۲۳





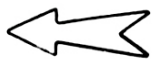
«بیراهه»

در پاسخ به «کژراهه»

□ نویسنده: عبدالله برهان.

ناشر: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

احسان طبری برای همه کسانی که به نحوی با مسائل سیاسی و اجتماعی و تحولات فکری معاصر ایران درگیر بوده‌اند یا با این مسائل کم‌وبیش آشنائی دارند، نامی آشناست. وی فعالیت سیاسی را قبل از جنگ دوم جهانی آغاز کرد و در عتفوان جوانی همراه ۵۲ تن از روشنفکران چپ توسط رضا شاه به بند کشیده شد. شهرت و اعتبار افرادی از این ۵۲ تن، همچون دکتر ارانی، خلیل ملکی، بزرگ علوی... و اهمیت حادثه از نظر زمان و مکان و مقولات دیگر، احسان طبری را در شمار چهره‌های سیاسی و اجتماعی ایران قرار داد و برخی از حوادث تاریخی به ویژه سقوط رضاشاه و ظهور افکار و اندیشه‌های نو و تأسیس حزب توده و نظائر آنها شهرت طبری را افزایش بخشید. او در حزب توده به سرعت از پله‌های ترقی بالا رفت و طولی نکشید که در شمار رهبران حزب قرار گرفت؛ در دوران اختناق و تعطیل حزب توده به کشور شوراهای پناه برد و در پشت پرده آهین سنگر گرفت. پس از انقلاب اسلامی از پرده بیرون آمد و بار دیگر فعالیت سیاسی را در ایران آغاز کرد.



ناامنی و جنگ داخلی (میان اقوام متعلق به یک مذهب و یک تمدن؛ افغانستان را ببینیم) موجب خواهد شد که عده‌ای از این سرزمین‌ها بطور غیرمجاز به جانب مناطق آبادتر و امن‌تر روی ببرند، و حدت موج طوری باشد که جلوگیری از آن بسیار دشوار گردد. در کنار این جریان که تا حدی مسالمت‌آمیز است، جریان تروریسم و خشونت نضج خواهد گرفت. ظهور روزافزون گروه‌های مافیائی - که کسب امتیاز از راه‌های انحرافی می‌طلبند - نیز جای خود دارد.

نویسنده در نتیجه‌گیری خود خواسته است به غرب هشدار بدهد که در برابر رویارویی دو تمدن مهم - که آنها را کنفوسیوسی و اسلام می‌خواند - چاره‌جو باشد. اولی از لحاظ صنعت و اقتصاد و دومی از لحاظ اعتراض و به‌باخاستگی. ولی راه مقابله‌ای را که پیشنهاد می‌کند، کارساز نیست. تنها راه - هر چند آرمانی بنماید - تفاهم میان تمدن‌هاست نه تقابل. منظور آن است که کوشش در جهت موازنه و هماهنگی صورت گیرد: در همه تمدن‌ها جرثومه‌های خوبی و بدی هر دو وجود دارد. در دنیائی که در پیش رو داریم - و بیش از آن کوچک شده است که یک نقطه از تأثیر نقطه دیگر برکنار بماند - راهی جز یک چاره‌جویی همگانی و متمرکز نیست. اگر بپذیریم که می‌شود کاری کرد، باید به سراغ ریشه‌های گزند رفت چون: افزایش بی‌تناسب جمعیت، تراکم شهرها، آلودگی محیط زیست، بیداد اقتصادی. و در مقابل، توجه به آموزش اخلاقی در معادله با روی بردن به لذت‌های حسی، گسترش نوعی معنویت که مورد نیاز انسان است و مشترک میان همه فرهنگ‌هاست، و برقراری رابطه دوستانه‌تر با طبیعت.

نویسنده در دفاعی که از غرب دارد، به نارسائی‌های درونی غرب توجه نمی‌کند که از استیلای تمدن صنعتی ناشی شده است. آقای برژنسکی در نقد خود بر همین مقاله، اشاره به آن دارد، و البته پیش از او هم ده‌ها متفکر در سراسر جهان در گفتارها و یا کتابهای خود به آن پرداخته بودند. بشر غربی از دو نیاز مادی و معنوی، و زنه نخستین را بسیار سنگین‌تر کرده است، به این امید که همه مسائل حیاتی خویش را در پرتو آن حل کند، و اکنون نشانه‌های متعدد می‌نمایند که بار زندگی با این روال رو به کژی دارد و به منزل نمی‌رسد. همین مشکل بود که در جهت دیگر، کمونیسم را در شرق اروپا با شکست روبرو کرد.

دی ۱۳۷۲

بقیه از صفحه ۵ کدام رویارویی... روزافزون در آینده اهمیت خواهد یافت. می‌تواند یک پوشش دفاعی و یک وسیله چاره‌جویی باشد برای رفع مشکلاتی که دنیای غیر غرب با آن روبروست. ولی این بدان معنا نیست که خود تمدن منشأ رویارویی باشد. اگر ملت‌ها، بفرض، مخیر شوند که تمدن خود را به صورتی درآورند که موجد آبادانی، رونق، رفاه و آزادی شود آیا ابا خواهند داشت که آن را درگرون کنند؟ وسیله را با هدف اشتباه نگیریم. بشر موجود با انعطافی است. مقصد و مقصودش ادامه زندگی و شکفتگی وجود از طریق گشایش مادی و معنوی است. هر وسیله‌ای را که برای این منظور مفید بداند به کار می‌برد و به هر دستاویزی دست می‌زند. آگاهانه یا به انگیزش وجدان ناآگاه. معلوم نیست که همواره در انتخاب دستاویز تشخیص درست داشته باشد، ولی کوشش خود را می‌کند، از اشتباه خود باز می‌گردد، حتی ممکن است به اشتباهی دیگر بیفتد. ولی پیوسته راه‌جوست. یک تمدن زمانی می‌تواند نام تمدن به خود بگیرد که متحرک و پویا باشد. در سیر بودن، نشانه پذیرفتن تغییر است، انطباق با مقتضیات و احتیاجات.

برخورد دو موج سنت و صنعت در کشورهای جهان سوم، خواستن و دست نیافتن را همراه آورده، که گسترش ارتباط‌ها و اطلاعات بر حدت آن افزوده. این وضع دو نوع واکنش ایجاد کرده: یکی از جانب کشورهای که نمونه بارز آنها چین و کره جنوبی است، و اینان راه نجات را در صنعتی شدن و پیشرفت اقتصادی می‌بینند، به هر قیمت و به هر روش که شده، به شرط آنکه با توفیق همراه باشد. اینان سر خود را پائین انداخته‌اند، و به سیاست جهانی تا همان حد که به پیشرفت اقتصادی و امنیتشان لطمه نزند، علاقه نشان می‌دهند.

واکنش دوم در بعضی از کشورها به صورت رهائی‌طلبی و عصیان بروز کرده است که این نه از تمدن، بلکه از نارسائی‌های تمدن کشورهای صنعتی سرچشمه می‌گیرد. در هر کشور و در میان هر تمدنی، کسانی خواهند بود، به تعداد نسبتاً زیاد، که از نظم کنونی جهان به تنگ آمده باشند، و به آخرین چاره‌جویی که چاره‌جویی خشونت‌آمیز است دست بزنند. در این صورت، هیچ نقطه از جهان از جمله غرب، در امان نخواهد ماند. دنیا به راهی می‌رود که در آن آرامش و امنیت تفکیک‌ناپذیر بشوند. افزایش جمعیت در کشورهای فقیر،